

فرانتس کافکا قصر

به ضمیمه مقاله «جهان فرانتس کافکا»

نوشته ایش هیلر

ترجمه امیرجلال الدین اعلم



انتشارات نیلوفر

سخنی از مترجم

شکسپیر می‌گوید: «زندگی قصه‌ای است که ابلهی نقلش می‌کند، پر از خشم و خروش و هیاهو است، و هیچ معنایی ندارد.»¹ شاید شکسپیر نخستین کس در تاریخ تأمل آدمی باشد که به شیوه‌ای آگاهانه، احساسی را که گروهی از اندیشه‌گران پیشین به طرزی کمابیش مبهم و شکل نگرفته درباره‌ی کار و بار جهان داشتند، به بیانی دقیق و گویا در آورد - حتا، می‌خواهم بگویم، به دقیق‌ترین و گویاترین و کامل‌ترین بیان. او با این گفته به صفتِ «ناعقلانی» (absurde) در وصف جهان راه بسته است، و برخی از ژرفترین اندیشه‌گران سپسین، بویژه در روزگار نو، در شرح جهان و کار جهان از او الهام گرفته‌اند و درونمایه‌ی «absurde» را هر کدام به شیوه‌ای در نوشته‌هایشان پرورانده‌اند. نکته این نیست که «ناعقلانی بودن» خصلت ماهوی جهان به وجه مطلق است: جهان نه عقلانی است نه ناعقلانی. بلکه نکته این است که ما، آدمها، این دو خصلت را به آن می‌دهیم. دیوستانی که دیوان به پا می‌دارند، هرآینه ناعقلانی است. «ناسوت بدی» را بدسگالان و «ملکوت نیکی» را نیک‌سگالان پدید می‌آورند. به گمان

1. "Life is a tale told by an idiot, full of sound and fury, signifying nothing."
— *Macbeth*, act 5, scene 5.

من، فرانتس کافکا^۱، نویسنده چک، یکی از ارجمندترین ثبت‌کنندگان قصه‌ای است که ابله شکسپیر آن را نقل می‌کند. او، ناشگفت‌زده، نابخردانگی گونه‌ای جهان پر شر و شور را وصف می‌کند. روزگار این جهان در زمستانی بی‌پایان می‌گذرد. جلوه آن در چشم ما از پشت مه تیره برهوتی بیکران نمایان می‌شود. شکلها کژمژند. ک.، قهرمان هر دو رمان محاکمه و قصر، در سرینجه اهریمنان فرمانروا گرفتار است و معصومیت و فروتنی او همواره به لگد جبر و ستم آنان کوبیده می‌شود. باری، ک. همچنان در طلب راستی و نیکی و داد می‌پوید؛ همان وجود او، نفی دروغ و بدی و بیداد است.

رمان قصر^۲ را من از روی ترجمه انگلیسی آن^۳، و با مقابله با دو ترجمه فرانسوی اش^۴، به فارسی برگردانده‌ام. ترجمه انگلیسی کار ویلا و ادوین میور^۵ است. ترجمه‌های فرانسوی یکی کار ژرژ آرتور گلداسمیت^۶ است و دیگری کار برنار لورتولاری^۷. اگر آلمانی می‌دانستم، جان‌کنندم یک بار بود نه سه بار. ولی همدلیم با کافکا که رنج‌مندان زیست و دردمندان جوانمرگ شد و از چهره‌های درخشان فرهنگ بشری است، مرا به آن انگیخته است که، به رغم عرق‌ریزان بی‌اجر روح، کارهایش را به فارسی برگردانم.

همچنین، برای بهتر شناختن و شناساندن کافکا، مقاله ارزشمندی را به نام «جهان فرانتس کافکا»، نوشته اریش هلر^۸، ترجمه کرده و در پایان قصر گذاشته‌ام.

خرداد ۱۳۷۲

1. Franz Kafka

2. *Das Schloß*

3. *The Castle*

4. *Le Château*

5. Willa and Edwin Muir

6. Georges-Arthur Goldschmidt

7. Bernard Lortholary

8. Erich Heller

هنگامی که ک. ۱ از راه رسید، دیری از شب گذشته بود. دهکده زیر برف فرورفته بود. تپه قصر پنهان بود، پوشیده در مه و تاریکی، کورسویی هم نبود که نشان دهد قصری آنجا است. ک. روی پل چوبی که از جاده به دهکده می خورد مدتها ایستاد و به فضای تهی و وهمناک بالای سرش خیره ماند.

سپس به جست و جوی منزلی برای شب رفت. مهمانخانه هنوز بیدار بود. هرچند مهمانخانه دار اتاقی برای اجاره دادن نداشت و از این مهمان دیرآمده تعجب کرده و برآشفته بود، حاضر شد بگذارد ک. روی جوال گاهی در تالار بخوابد. ک. پیشنهاد را پذیرفت. چند تا دهقان هنوز سر آبجوهاشان نشسته بودند، اما او نمی خواست با کسی حرف بزند. خودش رفت و جوال گاه را از اتاق زیر بام آورد و کنار بخاری دراز کشید. کنج گرمی بود، دهقانها آرام بودند، او باز کمی آنها را با چشمهای خسته اش ورنانداز کرد و زود خواب رفت.